

از کافه نادری

تا

کافه فیروز

مهدی اخوان لنگرودی



انتشارات مروارید

سرشناسه: اخوان لنگرودی، مهدی، ۱۳۲۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: از کافه نادری تا کافه فیروز / مهدی اخوان لنگرودی.
 مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص.
 شابک: 978-964-191-215-6
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 موضوع: شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - خاطرات
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ الف ۲۷ / الف ۲۵۴۴ PIR
 رده‌بندی دهی: ۸۱۶ / ۰۰۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۵۷۴۵۲



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵
 دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۶۶۴۸۴۰۲۷
 فروشگاه ۱: ۶۶۴۶۷۸۴۸ - فروشگاه ۲: ۸۸۲۷۵۲۲۱
 سایت انتشارات مروارید: www.morvand-pub.com



از کافه نادری تا کافه فیروز

مهدی اخوان لنگرودی

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول بهار ۱۳۹۲

چاپ، لیتوگرافی و صحافی: طیف‌نگار

تیراژ ۱۶۵۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۱۵-۶ ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۱۵-۶ ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۱۵-۶

۸۸۰۰۰ ریال

این، زبانِ دل افسردگان است،
نه زبانِ پی نام خیزان،
گوی در دل نگیرد کسش هیچ.
ما که در این جهانیم سوزان
حرف خود را بگیریم دنبال.

افسانه «نیما»

www.ketab.ir

با دلهره‌ای کتاب را برای‌شان می‌فرستم. اما از آنجایی که در احساسات پاک و دست‌نخورده‌شان شکی نیست، می‌دانم در به‌سامان رساندن این کتاب از هیچ چیزی دریغ نمی‌کنند. صدای مهربان‌شان در بیشتر لحظه‌ها در نزدیکی من است (تو کتاب را بفرست خیالت راحت باشد...)

من هم این کار را کردم. بهزاد موسایی و پرویز حسینی را می‌گویم که هردوتای‌شان صدای «خانه‌اند» و آبروی پرغرور شعر و قصه...

مهدی اخوان لنگرودی

اتریش - وین - دسامبر ۲۰۱۰

فهرست

۷.....	پیش گفتار.....
۱۱.....	فصل یک: آغاز راه.....
۲۳.....	فصل دو: ورود به کافه نادری؛ دیدار با صالح وحدت.....
۲۷.....	فصل سه: کافه فیروز، اشایی با نصرت رحمانی.....
۳۶.....	فصل چهار: آشنایی با خسرو گلسترخی و هوشنگ طاهری و.....
۵۱.....	فصل پنج: دوستی به نام هوشنگ بادیه نشین و آشنایان دیگر.....
۶۸.....	فصل شش: با دوستان جنوبی، علامه حسین سالمی و ابوالقاسم ایرانی.....
۷۳.....	فصل هفت: ماجرای آشنایی با کاظم السادات اشکوری.....
۸۲.....	فصل هشت: با جلال آل احمد و خاطره‌ای از دکتر براهنی.....
۸۴.....	فصل نه: خاطراتی از حمید مصدق.....
۹۶.....	فصل ده: احمد شاملو در کافه فیروز.....
۹۹.....	فصل یازده: حکایت انجمن ادبی حافظ.....
۱۰۸.....	فصل دوازده: یادی از کیومرث منشی‌زاده، علیرضا شهلاپور، شکیبایی لنگرودی و.....
۱۱۸.....	فصل سیزده: با پادهایی از اشکوری، کارو، پاینده‌ی لنگرودی، شاهرودی و.....
۱۴۲.....	فصل چهارده: تابستان‌های پر از خاطره‌ی لنگرود با دوستان شاعر.....
۱۵۹.....	فصل پانزده: دوشنبه‌های کافه فیروز با جلال آل احمد و گلسترخی و.....
۱۶۸.....	فصل شانزده: شبی به یادماندنی با نصرت رحمانی.....
۱۹۱.....	فصل هفده: پایان راه و لحظه‌های تلخ وداع با یاران.....
۲۰۵.....	فصل هجده: فراخوانی یاد یاران پس از سالیان.....
۲۱۸.....	فصل نوزدهم: خاطره‌های پیش از بازگشت.....
۲۲۴.....	سال شمار محمدمهدی اخوان اقدم (مهدی اخوان لنگرودی).....

پیش‌گفتار

در وین با مژگان رودبارانی (اخوان) در کافه‌ی مورد علاقه‌ام نشسته بودم. جماعت شاعر و نویسنده، نقاش، مجسمه‌ساز و گروه روشنفکران این سوی وطنم کافه را دوره کرده بودند. دود سیگارشان سقفی دیگرگونه و تاریک به طاق کافه می‌زد. پنجره‌ها روشنایی بیرون را به داخل می‌کشیدند. پنجره‌هایی که با زمان پیر شده بودند، گویی بر گذشته از قرنی!

آن‌طوری که تاریخچه‌ی این کافه نشان می‌داد، بزرگان هنر و ادبیات اروپا در روزگاران نه‌چندان دور اینجا را مثل خانه‌ی خود می‌دانستند و بیشتر اوقات‌شان را در آنجا می‌گذراندند.

کافه موزئوم پاتوق لنین، تروتسکی، توماس مان، توماس برنارد، درفل، اشتفن تسوایک، آلتنبرگ و تراکل و... و من لنگرودی جست‌وجوگر و کلبه‌نشین و سرگردان جهان! که بیشتر آثارم را در این کافه نوشتم از/رباب پسر تازندگی و شعر نصرت رحمانی و یک هفته با شاملو و پنج‌شنبه‌ی سبز

و...

مژگان از جوانی‌ها و خاطرات دور از من سؤال می‌کرد و من طفره

می‌رفتم! برای اینکه زندگی من با او شروع تازه و عزیزی بود که راهش به گندم و نمک و نان گشوده می‌شد.

از گذشته‌ها نمی‌خواستم چیزی برایش بگویم. می‌خواستم برایش فقط همین باشم که هستم. اما پافشاری بیش از اندازه‌اش باعث شد که از آن سال‌های دور، نقاش و تصویرگر خاطراتی باشم که آبرو و غرور هیچ‌کسی را حسودانه به زیر سؤال نبرم و ارج‌گذاری هنر و هنرمندان آن روزگار را از اصل خود دور نسازم. چراکه گفتن «واقعیت» - چهره‌ی دیگری است از هنر. فقط بازآفریدن آن و معلوم داشتنش برای بعضی‌ها کمی سنگین و مشکل می‌نماید که مهم نیست!

خلاصه دو سالی که به نوشتن مشغول شدم و نتیجه‌اش همین هست که نوشتم؛ خاطرات و زندگی‌شاعران، نویسندگان و هنرمندان آن سال‌ها (دهه‌ی چهل تا پنجاه) در کافه نادری و کافه فیروز.

حالا اگر گفته‌ای یا نام و نشان بعضی‌ها از قلم افتاد، غرضی در میان نبوده است. چرا که سی‌و‌هشت سال دوری از وطن زمان کمی نیست و به قول فروغ «بر او ببخشایید اگر گفت گاه‌گاه حق زیستن دارد. بر او که از درون متلاشی است».

باقی گفته‌ها را می‌گذارم برای دیگران. آنانی که عاشقان چنین لحظاتی هستند. و من خوشحالم با مدد گرفتن از آن مهدی اخوان لنگرودی‌ای که او را می‌شناسم، همیشه سعی دارد صفای شهرستانی و روستایی بودنش را با هیچ‌چیز عوض نکند.

این نوشته‌ها تقدیم و تحویل نسلی از امروز می‌شود که تفرسگاه‌شان در حوالی شعر و هنر قرار دارد. به قول سارتر، گذشته را با یک سرتکان دادن نمی‌شود به دور ریخت. با یادآوری بیتی از شعر شهریار غزل «خیال رفتگان شب تا سحر در جانم آویزند»

خدایا این شب‌آویزان چه می‌خواهند از جانم»

حرف‌هایم را پایان می‌دهم و همه‌ی آنهایی را که در این سال‌ها با سفرشان به ابدیت کوچ کرده‌اند جزء غائبین به حساب می‌آورم و نه از... در

پایان از مرگ‌گان عزیزم تشکر می‌کنم بابت تشویقش در نوشتن این خاطرات
که شب‌ها و روزهای بسیاری متحمل خلق‌وخوی تلخ من شد.

با مهر بسیار
مهدی اخوان لنگرودی
اتریش - وین
اول دسامبر ۲۰۱۰

www.ketab.ir